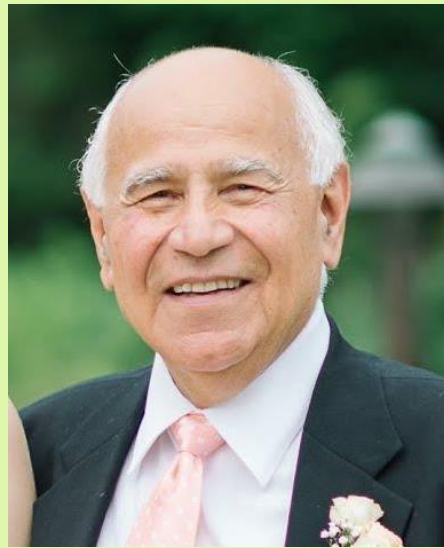


**یادنامه ای برای زنده نام دکتر هادی بهار
پزشک، ادیب و نویسنده، چهره فرهنگی و بنیانگذار جلسات عصرهای
تاریخ در واشینگتن دی سی و ویرجینیا
و نویسنده ستون ادب جوان در آرمان**



یادداشت دکتر مهدی سیاح زاده، مدیر مسئول فصلنامه آرمان

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه های مردم دانا مزار ماست

دوستی نادیده، اما هم قلمی وفادار و متعهد بود. دکتر ساموئل دیان و من در گفتگوهای تلفنی با دکتر هادی بهار، این طیب ادیب، او را انسانی بس دانشمند فروتن و سرزنده می یافتیم. او همواره با سردبیر آرمان، خانم شیریندخت دقیقیان، از نزدیک همیاری داشت. ستون ادب جوان در آرمان که بیش از پنج سال است به ابتکار دکتر هادی بهار منتشر می شود و ادامه خواهد یافت، از عمق اندیشه، ظرافت زیبایی شناسی ادبی، و صفای درون زنده یاد دکتر هادی بهار نشان دارد. به احترام نام بلند او این مجموعه از یادنامه ها را تقدیم داشته، به خاندان پرافتخار بهار و یاران او تسلیت می گوئیم.



همچون بنفشه ها

مژده بهار

هنگامی که خواستم یادداشتی در بزرگداشت دکتر هادی بهار بنویسم، به خاطر رسیدن که در مجلس بزرگداشتی در زمان حیاتش هم چند کلمه‌ای در مورد او صحبت کرده بودم: در سال ۲۰۱۷، در حضور ۱۲۰ نفر از دوستان و خویشانش. ما خوشبخت بودیم که توانستیم مراتب ارادتمان را به دکتر بهار ابراز کنیم و او هم از حضور در آن جلسه مسرور گردیده بود. در حین نوشتن همین مطالب، از یادم گذشت که دکتر بهار نمی‌تواند در تنظیم این متن به من کمک کند. من، هر وقت در انتخاب کلمه‌ای یا ساختار جمله‌ای مردد بودم، با دکتر بهار مشورت می‌کردم و او با شوق و عشق پاسخ می‌داد. هر چند انجام این کار دیگر میسر نیست، خوشحالم که سال‌ها چنین فرصتی داشتم. دکتر بهار انسانی بی‌نظیر بود: پزشکی حاذق، خویشاوندی مهربان، دوستی وفادار، پشت و پناهی استوار، حضوری شادی‌آفرین و همدردی یگانه. من سعادت این را داشتم که از او درس‌های زیادی بیاموزم و رفتارش را راهنما و الگوی خودم قرار بدهم. پاره‌ای از منش و روش او را اینجا ذکر می‌کنم:

* دکتر بهار به زندگی عشق می‌ورزید و هر لحظه را مغتنم می‌شمرد.

* او تک تک افراد خانواده‌اش را، چه دور و چه نزدیک، صمیمانه دوست داشت.

* دوستی مسئولیت‌پذیر و یاری وفادار بود.

* در کشف استعدادها و پرورش توانایی‌های اطرافیانش مهارتی خاص داشت.

* هر چه را دوست داشت با دیگران به اشتراک می‌گذاشت؛ از موسیقی تا کتاب، از مکانی جالب تا دوستی نویافته.

* او، در همه حال، برای ثبت دقیق، عکس می‌گرفت.

- * او سرعت انتقالی کم نظیر و شوخ طبعی خارق العاده‌ای داشت.
- * او مصداق بارز این زبازد معروف ایرانیان بود: ز گهواره تا گور دانش بجو.
- * او به علم واژه‌ها، ریشه‌شناسی و کاربردشان علاقه فراوان داشت.
- * او، با این که از ۱۷ سالگی در خارج از ایران زندگی می‌کرد، دلبستگی خاصی به زبان و فرهنگ پارسی داشت. نزد دکتر بهار، همانند گفته استاد یارشاطر، زبان فارسی همچون وطن بود. گویی دکتر بهار، به شعر "کوچ بنفشه‌ها"ی استاد کدکنی جامه عمل پوشانیده و وطنش را مثل بنفشه‌ها، همراه خویشتن به هر کجا که خواسته، برده بود.

یاد و نامش مانا و راهش پر رهرو باد!



هادی بهار و فرهنگ ایرانی

روانشاد دکتر هادی بهار پزشک ورزیده‌ی منطقه‌ی واشنگتن در کنار رشته‌ی خود، شیفته‌ی ادب فارسی و فرهنگ ایرانی بود. او در آغاز جوانی از ایران برای تحصیل پزشکی به ژنو رفت و در آنجا به سرعت بر زبان فرانسه تسلط یافت. استعداد و علاقه او به زبان‌های زنده موجب شد که چند زبان دیگر را هم فرا گیرد. ولی سالیانی دراز گذشت تا بار دیگر به زبان مادری خود روی آورد و مصرانه در تکمیل آن کوشش ورزید. و این مهم به راستی به یک رنسانس ذهنی منجر شد.

آشنایی من با دکتر بهار نیز از همین زمان در گردهمایی‌های فرهنگی پا گرفت و در طول سی سال به دوستی و ارادت خاص تبدیل شد. او یکی از یاران نزدیک و دلسوز «شبه‌ای شعر واشنگتن» بود و بارها، به ویژه در جلسات نوروز، مدیریت جلسه را بر عهده داشت. دیگر هدیه‌ی بزرگ او به فرهنگ دوستان این ناحیه برگزاری «عصرهای

تاریخ» در خانه خود بود که پس از اندک زمانی کانونی دلخواه شد برای اجتماع دوست‌داران ادب و تاریخ و موسیقی ایران. او نیز جلسات مشاعره را با همکاری خانم مژده بهار از طریق مجازی به راه انداخت و حتی کتابی هم برای بیت بازی فراهم آورد و اگر کسی گیر می‌کرد، دکتر او را به رجوع به کتاب تشویق می‌کرد. به همین مناسبت اسم این پدیده نو ظهور را گذاشته بود: Open book moshaereh

در سالهای اخیر دکتر بهار با پشتکاری شگفت‌انگیز به نگارش و تالیف کتاب روی آورده بود. شوق و ذوق او در این کار حیرت‌انگیز بود خاصه آنکه انتشار برخی از این دفترها در دوران بیماری وی با سرعت بیشتری دنبال می‌شد. حاصل این کوشش چهار پنج ساله شش کتاب بود. در کنار این همه سخنرانیهای گوناگون و متعدد و ضبط و تکثیر موسیقی همچنان ادامه داشت.

همه کسانی که دکتر هادی بهار را از نزدیک می‌شناختند در چند نکته اتفاق نظر داشتند. نخست طبع شوخ و ظنر ویژه‌ی او بود که او را مصاحبی بس دلپذیر می‌کرد. سپس تیزهوشی و سرعت انتقال او که افزون بر فارسی در چند زبان دیگر نیز چشمگیر بود. دیگر جایگاه یگانه آواز و موسیقی، خاصه موسیقی ایرانی، در روح و روان او بود. و نیز همگی از گشاده‌دستی دکتر آگاه بودند چه همواره او با توشه‌ای از هدایا اعم از کتاب و موسیقی و عکسهای قاب شده نزد دوستان می‌رفت.

اما کسانی که چون من از نزدیک هادی را دیده و شناخته بودند بیش از هر چیز بر انسانیت والای او ارج می‌گذاشتند. او مرد زندگی بود و از شربت آن بود که سرمست می‌شد. از صمیم قلب به خانواده و نزدیکان خود عشق می‌ورزید. در جمع بود که به وجد می‌آمد و از همشینی با دیگران لذت می‌برد. به همین خاطر بود که حضورش شادمانی و روشنایی را به ارمغان می‌آورد. جایگاهش در زندگی دوستانش آن قدر پررنگ بود که پس از فوت او همه هم صدا می‌گویند: "باور نمی‌کنیم که دیگر هادی در میان ما نیست."

روانش شاد و یادش سبز ماناد. ارژنگ اسعد

به یاد دوست: محمدحسین ابن یوسف

هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم

حضور مشتاقانه و گسترده‌ی دوستان و علاقه‌مندان به زنده‌یاد دکتر هادی بهار در مجلس باشکوه یادبود او به ویژه برای آن دسته از افراد که فرصتی کوتاه برای بیان خاطره و یا مطلبی پیرامون ویژگی‌های آن مهربان داشتند یادآور این سروده‌ی سعدی است که:

خنک کسی که پس از وی حدیث خیر کنند که جز حدیث خیر نمی‌ماند از بنی آدم

نزدیک به ۱۰ سال پیش بود که با مهر دوست ارجمند جناب آقای مهندس محسن شیرازی افتخار آشنایی با دکتر بهار نصیب شد و در دوران دوستی با او به مرور با کوشش‌های گوناگون و ارزشمند ادبی و هنری این پزشک فرهنگ دوست کاملاً آشنایی پیدا کردم. نزدیک به ۳ سال بعد در برنامه‌ی بزرگداشت بسیار گرم و دلنشینی که به پیشنهاد جناب شیرازی و به همت، پیگیری و کوشش‌های فراوان بانوی فرهیخته سرکار خانم دکتر مژده بهار و بانو لارا بهار، همسر مهربان و پشتیبان دکتر، در فرصتی که به من داده شده بود عرض کردم که یکی از نخستین اصطلاحات انگلیسی که در دوران دانشجویی در آمریکا فرا گرفتم Renaissance man یا «انسان گسترده دانش و چندوجهی» بود که به افراد دارای علائق و تبحر در زمینه‌های گوناگون داده می‌شود و این برنام یا عنوان را برازنده‌ی دکتر بهار خواندم.

چند سال بعد دکتر بهار که به راستی زندگی را بسیار دوست داشت گرفتار بیماری جانکاه سرطان شد، اما در حد توان با بیماری جنگید و در فرصت موجود بیش از پیش به کوشش‌های فرهنگی خود ادامه داد. فعالیت‌هایی که چکیده‌ی آن را دوست گرانمایه سرکار خانم دکتر مژده بهار به زیبایی در جلسه‌ی یادبود آن زنده‌یاد برشمردند و تأییدی گویا بر برداشت و اظهار نظری بود که ۷ سال پیش در مورد برازنده بودن برنام «انسان گسترده‌دانش و چند وجهی» برای دوست عزیزمان که به جاودانگی پیوسته است عرضه کردم.

راستی را که به گفته‌ی هوشنگ ابتهاج (سایه): آه از آن رفتگان بی برگشت

روان دکتر بهار عزیز شاد و یادش ماندگار.

یوسف نورآذر

در سال ۲۰۰۸ من بیمار شدم. پزشکان سرتاپا، درون و بیرون مرا آزمایش کرده بودند، اما علت بیماری مرا در نمی‌یافتند. تا اینکه، به سابقه آشنایی و به پیشنهاد دوست مشترکی، به مطب دکتر بهار مراجعه کردم. او خواستار تکرار تمام آزمایش‌ها به شیوه خودش شد. من، اطاعت کردم. و راه پیموده‌شده را باز پیمودم. روزی که جواب تمام آزمایش‌ها را بررسی کرده بود، مرا پیش خود خواست و گفت: «جوزف! تو هیچ مرضی نداری، الا اضطراب. باید روانت را از گزند تنش و استرس دور نگه داری. این تنها توصیه من به توست.»

اطمینانی که در صدا و نگاه حکیمانه او جاری بود را پذیرفتم. و از آن روز، او طیب من شد: طیب جان و روح و تن و روان من. و این آغاز رفاقتی یکرنگ و یگانه بود.

ما یار گرمابه و گلستان بودیم. در تمام مراسم فرهنگی ایرانیان واشنگتن در کنار هم شرکت می کردیم و لذت می بردیم. از محمدرضا شجریان تا کیخسرو پورناظری و از بهروز وثوقی تا پرویز صیاد و رضا علامه زاده.

اهتمام او را در روشن نگاه داشتن چراغ فرهنگ ایران در دیار غربت می ستودم و در بزرگزاری "عصرهای تاریخ" همواره کنارش بودم.

تا اینکه، در می ۲۰۲۱، خواستار ملاقاتی در خلوت شد. در آن دیدار به من گفت که به سرطان مبتلاست و باید تحت درمان قرار گیرد. گویا، با همان شوخی و شیطنت همیشگی اش به من می فهماند که حالا این منم که باید طیب او باشم و از او مراقبت کنم. به گوش جان شنیدم و روی چشم گذاشتم و تا آخرین روزهای حیاتش با احوال او همراهی کردم.

هرچند نبود او برای جامعه ایرانیان واشنگتن ضایعه ای بزرگ است، اما امیدی که در خانواده بهار، نسل به نسل، از ملک الشعرا تا پروانه و مهرداد و هادی بهار جریان گرفته، اینک در جوانترین آن نسل متجلی شده که یکی از درخشان ترین زنان ایرانی منطقه ما و میراثدار این خانواده است: مژده بهار. این زن جوان، با شایستگی و کفایتی زبانزد، در کنار یارغارش، دکتر ارژنگ اسعد، از این پس چراغدار فرهنگ ایران در منطقه واشنگتن خواهد بود.

اردشیر لطفعلیان

با دکتر هادی بهار، دوست فرهیخته و پزشک فرهنگ دوستی که چندی از وداع همیشگی اش با ما نمی گذرد، در حدود سی سال پیش در یکی از اجتماعات فرهنگی آشنا شدم و آن آشنایی به یک دوستی پایدار که تا هنگام بدرودش به جهان زندگان ادامه یافت تبدیل شد. دکتر بهار در آن هنگام دست به کار تألیف کتاب "دلنامه بهار" بود که شمار بزرگی از ابیاتی را که شاعران ما درباره "دل" سروده اند در بر می گرفت. وقی فهمید که با شعر و ابیات فارسی آشنایی دارم خواهش کرد یکبار آنچه را که برای این منظور گرد آورده بود از نظر بگذرانم و اگر اصلاحی را لازم میدانم به آگاهی اش برسانم. با کمال میل پذیرفتم. وقتی نسخه تاپ شده را گرفتم و فرصت نگاه کردن به آن یافتم، از این که پزشکی این همه ذوق و علاقه نشان داده که چنان مجموعه ای فراهم آورد دچار شگفتی شدم. اصلاحاتی را که می دانستم اعمال کردم. در ضمن متوجه شدم که مجموعه شعر غزل زیبایی را که خویشاوند نام آورش ملک الشعرا بهار درباره دل سروده است در بر ندارد. شعر را به دکتر بهار دادم و او آن را

زیب صفحه اول کتاب خود کرد. از آن پس سالها در گردهمایی های بی شمار ادبی و فرهنگی و از جمله " بنیاد فرهنگی دماوند" و "شب های شعر واشنگتن" که او پای ثابتش بود در کنار آن پزشک صاحب‌دل و شیرین سخن حضور یافتیم که خاطرات دلنشینی از آنها برایم باقی مانده است. او در منزل خود نیز طی چندین سال هر دو ماه یکبار زیر عنوان "عصرهای تاریخ" مجلس سخنرانی داشت و در ارتقاء فرهنگ و ادب ما در این گوشه از جهان به راستی نقش ارزشمندی ایفا کرد. به عنوان گرامیداشت خاطره آن دوست از دست رفته چند بیت از همان غزل ملک الشعرا را در زیر می آورم:

دل سوی مهر می رود و مهر سوی دل / جایی که مهر نیست مکن جستجوی دل

دل گوشت پاره ای که بجنبد به سینه نیست / منگر چنین به چشم حقارت به سوی دل

دشنام تلخ و روی تروش دلنشین تر است / از نوشونده ای که نباشد ز روی دل

آگه شود ز معنی دل هر که چون بهار / بگذاشت جان و جاه و جوانی به روی دل

مهندس محسن شیرازی

آشنائی من با شادروان دکتر بهار در اوایل دهه ۸۰ میلادی بصورت رابطه بیمار و پزشک آغاز شد و مدتها بعد شبی در برنامه «شبهای شعر واشنگتن»، که سالهاست به همت خانم هما فصیحیان برقرار می‌باشد، شادروان دکتر قنادان در مورد حافظ سخنرانی می‌کرد و دکتر بهار مدیریت جلسه را برعهده داشت، من سئوالی مطرح کردم. چند روز بعد یادداشتی از دکتر بهار دریافت کردم که طی آن با اشاره مهرآمیز به پرسش آن شب، از من دعوت کرد که در جلسه «عصرهای تاریخ» که سالها به همت و پشتکار ایشان برپا بود شرکت نمایم. بدون شک یکی دیگر از دوستان آن شادروان در مورد آن برنامه که به خواست و مدیریت مخصوص دکتر بهار اداره می‌شد و بسیار موفق هم بود مطلبی خواهند نوشت.

به هر روی به این ترتیب دوستی تنگاتنگ ما شروع شد و پس از چندی با اتومبیل سفری به غرب آمریکا رفتیم که او و همسر شایسته‌اش لارا رانندگی می‌کردند. چندین بار هم با هم برای شرکت در برنامه‌های دلنشین موسیقی دوست مشترک و هنرمندمان دکتر نادر مجد و حمایت از او به شارلوتسویل ایالت ویرجینیا رفتیم.

چند سال پیش هم بعد از اینکه همسرم را از دست دادم، با مهر فراوان و اصرار دکتر بهار شبهای متوالی در منزل او خوابیدم و بالاخره وقتی به علت بیماری ۴ هفته در بیمارستان بستری شدم هر روز به دیدنم می‌آمد، با پزشکانم



لارا و هادی بهار

مذاکره می‌کرد و به دخترانم دل‌داری و به دوستانم خبر می‌داد. خاطرات از او فراوان و شرح خصوصیات او مفصل است که من تنها به شرح دو خاطره بسنده می‌کنم.

خاطره اول: شبی در یک مهمانی به خانم دکتر مزده بهار گفتم که می‌خواهم جشن بزرگداشتی برای دکتر بهار برپا کنم. او فوراً علاوه بر تایید پیشنهاد، همکاری تمام عیار خود را آغاز نمود و ما از فردای آن شب به اتفاق لارا شروع به کار کردیم. سه خصوصیت این بزرگداشت قابل ذکر است:

- ۱- تمام دوستان دکتر بهار با طیب خاطر در برنامه مشارکت کردند.
- ۲- ما می‌خواستیم که برای دکتر بهار یک سورپراز باشد. همه همکاری کردند و اجرای امر را لارا همسر شایسته او برعهده گرفت.
- ۳- ورود دکتر بهار و لارا به سالن جشن و میزان تعجب او غیر قابل توصیف است. همه برپا خاستند و دست زدند و من گفتم دکتر بهار عزیز دوستان تو همه عاشقانه دوست دارند و به خاطر بزرگداشت تو و ارجح به دوستی تو در اینجا جمع شده‌اند و او را به پودיום دعوت و این شعر را نثارش کردم:

زندگی گرمی دل‌های به هم پیوسته است تا در آن دوست نباشد همه درها بسته است

خاطره دوم: بسیاری از روزها با دکتر بهار در تایسون راه می‌رفتیم. قرار ملاقات ما معمولاً در کتابفروشی نوبل بود. یک روز وقتی به آن محل رسیدم او را متمرکز بر روی عکسی از یک کتاب قطور پزشکی دیدم. چند دقیقه‌ای بدون اعلام ورود منتظر ماندم. وقتی متوجه حضورم شد گفت: «آنها که خدا را قبول ندارند خوبست عظمت سیستم جهاز هاضمه را ببینند». من و او هیچگاه بحثی در مورد خدا و یا مذهب نداشتیم و این گفتار او که مبتنی بر اعتقاد عمیق او به خداوند بود برایم بسیار جالب بود و در خاطر من نقش بست. روانش شاد و یادش پایدار.

دکتر هادی بهار، انسانی والا، پزشکی حاذق، محقق ارزشمند

سید اسماعیل خطیبی، پزشک

انسانی والا، پزشکی حاذق، محقق ارزشمند، مؤلفی فرهیخته، و از همه مهمتر دوستی یکرنگ و صمیمی معرف شخصی است که این شماره به ایشان اختصاص داده شده است. من از رابطه دوستی ام با ایشان یک داستان کوتاهی به استحضار خوانندگان محترم خواهم رساند و از ذکر مطالبی که بر همگان عیان است خودداری خواهم کرد. اولین باری که بیماری اش تشخیص داده شد من و چند دوست دیگرش با پیامک باخبر شدیم. روز بعد به دیدنش رفتم و با همان لبخند ملیح همیشگی پذیرا شد. به هر حال مدتی باهم گپ زدیم و قرار شد که هر از گاهی سری به ایشان بزنم و این سرزدن‌ها به هفته‌ای یک بار مبدل شد. در یکی از این دیدارهای دوشنبه لباس کلفت تری پوشیده بود. گفتم دکتر جان زمستان را آورده‌ای! بلافاصله این شعر «زمستان» اخوان ثالث را خواند:

"سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت

سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید، نتواند

که ره تاریک و لغزان است

و گر دست محبت سوی کس یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است

نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت

نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم

ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟

مسیحای جوانمرد من ای ترسای پیر پیرهن چرکین

هوا بس ناجوانمردانه سرد است ... آی

دمت گرم و سرت خوش باد

سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای.

و با داستان این شعر که در حقیقت به زمان بعد از کودتای بیست و هشت مرداد سال سی و دو مربوط میشود چون یک مفسر قدیمی و کارآموده این شعر را برای من تشریح فرمودند و من چون کودکی محوگفتار ایشان بودم. در این جا از ریاست سابق دانشگاه فردوسی مشهد و استاد بی بدیل ادبیات فارسی جناب آقای دکتر جلال متینی کمک می گیرم که لکننت زبان الکنم را بیوشاند. ایشان در پیش درآمدی به کتاب «بدن انسان در امثال فارسی» تالیف جناب آقای دکتر هادی بهار، ضمن انتقاد از نحوه آموزش دانش آموزان و دانشجویان در ایران می نویسند: "اگر گرد آورنده این مجموعه، تنها به کار تخصصی خود پرداخته بود و خارج از دنیای پزشکی، با جهان ادب و هنر آشنائی نمی داشت، هیچ عاملی نمی توانست او را به چنین کاری وادار سازد. شاید برای برخی از هموطنان ما عجیب بنماید که چگونه ممکن است پزشکی با ادبیات، فرهنگ عوام، و دیگر هنرها نیز آشنائی داشته باشد".

دکتر بهار، آن "غزلخوان صراحی در دست"

شهین سراج

درباره کیفیتهای والای علمی و ادبی شادروان دکتر هادی بهارگفتنی بسیار است. کتابشناسی وزین آثاری که در زمینه شعر و ادب فارسی نگاشته اند، مقالاتی که درباره ی علم پزشکی تألیف و به چاپ رسانیده اند که بی تردید در این یادنامه با قلم دوستدارانشان بدانها اشاره خواهد شد، گواه این حقیقت است. آنچه برآنم که بر ویژگیهای علمی و فرهنگی دکتر بهار بیفزایم، عشق بی مانند ایشان به هنر موسیقی و خدماتی است که در این عرصه انجام داده اند.

هنر موسیقی را عمیقاً می شناختند. موسیقی را با گوش جان و نه گوش سر می شنیدند. در این زمینه پژوهش و کنکاشی درخور ستایش بخرج می دادند و نتایج ادراکات و دریافته های خویش را با صاحبان ذوق درمیان می گذاشتند. موسیقی برآمده از هر لحن و زبان و ضربآهنگی چه آثارسنگین موسیقی کلاسیک غرب باشد، یا نغمات فولکلور از هر فرهنگ و زبانی کنجکاوای دکتر بهار را برمی انگیخت. ولی آنچه در این گفتار درخور یادآور است

کوشش بی مانند و پرتوان ایشان بود برای گردآوری ترانه های ایرانی.

با کوشش، ابتکار و سرمایه شخصی شادروان بهار بیش از صد و پنجاه سی دی از ترانه های ایرانی با عنوان *غزلخوان و صراحی در دست*، گردآوری و ضبط گردید. سی دی ها که اغلب به رایگان در دست دوستداران موسیقی قرار می گرفت، برخوردار از یک تم یا درونمایه بودند. روند کاری ایشان بدین ترتیب بود که شاعری را از ادبیات کهن یا معاصر ایران برمی گزیدند و به پژوهش درباره آثار و احوال او می پرداختند. غیر از سبک و وزن شعر و دیگر آرایه های شاعرانه، نکته دیگری که نظر دکتر بهار را بخود جلب می نمود، نشست سروده های آن شاعر برگزیده بر ترانه یا تصنیف بود. کدام شعر و بر پایه چه آهنگی و با آوای کدام خواننده خوانده شده. پس از تحقیق و گردآوری که کاری بود بس سترگ آن ترانه ها را با یاری فنی همکاران با کیفیت عالی در استودیو ضبط می کردند، پشت جلدی تدارک می دیدند که در آن نام شاعر، نام قطعه، خواننده، دستگاه، آهنگساز... و آگاهیهای سودمند دیگر آورده می شد که برای مخاطبان می توانست دریچه ای برای آشنایی با چگونگی پیوند شعر و ترانه در جهان موسیقی ایرانی و دانشنامه ای آهنگین در این زمینه باشد.

بدین ترتیب دهها سی دی از ترانه هایی که با بهره بری از اشعار پارسی سرایان از رودکی گرفته تا مولانا، حافظ، عراقی، سعدی، ملک الشعراء بهار، نادرپور، سیمین بهبهانی، فریدون مشیری و بسیاری دیگر پرداخته شده بود، گردآوری شد و پایه یک نگرش نوین و منبعی سودمند در راه پژوهش در تاریخچه ترانه سرایی گزارده شد.

ابتکار باارزش دیگری که در این گفتار درخور یادآور است، خوشخوانی اشعار فارسی با صدای دل انگیز دکتر بهار بود که آن نیز در استودیو ضبط و برای دوستداران فرستاده می شد. گزینش زیبایی از اشعار فارسی از کهن ایام تا دوران معاصر با آوای دکتر بهار با درآمیختگی با موسیقی آرامش بخش شبها و روزهای عاشقان شعر و ادب شد.

مجموعه ای از سی دی های *غزلخوان و صراحی در دست* دکتر بهار و شعرخوانی های زیبای ایشان را در دست دارم که مهرورزانه از واشنگتن به پاریس فرستاده اند و هر بار یادداشت پرمعنایی همراه کرده اند همچون زمزمه محبتی که قدر شعر و هنر ایران را نباید دانست و کدامین زمزمه گوش نوازتر و اثرگذارتر از آن دستانی که این داستانهای ملهون گردآورد و به عاشقان شعر و موسیقی سپرد! همچون گنجی شایگان از این مجموعه نگاهداری میکنم و هر هنگام دلم برای حضور باشکوهشان تنگ می شود به سوی یکی از آن آفریده ها می روم و سر و جان به نوای آن ها تازه میکنم. طیف گسترده ذوقیات دکتر بهار افزون تر از آنست که بتوان در این کوتاه سخن به میان آورد که آنچه از ادب و هنر آفریده اند در صد دفتر ننگجد. روانشان جاوید و یادشان گرمی که دل هر سینه ای از

آشنایشان را که بشکافید یادی گرمی از ایشان در میان بینید. **شهین سراج، پاریس، فوریه ۲۰۲۴**